

اسطوره‌مدارس تیزهوشان

دکتر محمد حسنی عضو هیئت علمی پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش

باورها و عقاید یکی از ساحت‌های مهم و اساسی وجود هر انسانی است. این باورها می‌تواند منشأ بسیاری از کردارها و گفتارهای ما باشد. برای هر نظام و جامعه‌ای هم وجود همین باورهای مشترک قابل تصور است. این باورهای مشترک منشأ بسیاری از هنجارها و ارزش‌های هر جامعه‌ای محسوب می‌شود. درست و نادرست بسیاری از اعمال انسان‌ها و جوامع به این باورها بر می‌گردد. یک شخصیت پویا و هم‌چنین یک سازمان پویا به مثابه شخصیتی حقوقی، باید مدام باورها و عقاید خودش را نقد و بازنگری نماید تا از بروز اعمال نادرست و غلط خود پیشگیری نماید. خودشناسی هم ناظر به شناسایی، اصلاح و پالایش پیوسته این باورها در دو قلمرو فردی و جامعه‌ای است. سخت‌ترین و پرهزینه‌ترین تلاش برای بازنگری در باورها، به باورهای ریشه‌دارتر برمی‌گردد. باورهایی که بسیار مورد ارج و احترام هم قرار می‌گیرند. مانند اسطوره‌هایی که در جامعه‌ای مورد احترام هستند. اسطوره‌های جوامع باورهای ریشه‌داری هستند که ریشه در برخی تجارب و رویدادهای کهن گذشته یک جامعه داشته باشند. نظام آموزشی هم با همه اجرا و مؤلفه‌هایش به مثابه یک شخصیت حقوقی، دارای باورهایی است و بسیاری از اعمال نظام (برنامه‌ها، طرح‌ها، چگونگی برخورد با چالش‌ها و مشکلات و ...) از این باورها یا اسطوره‌ها نشأت می‌گیرند. باورهایی که همیشه به نفع نظام آموزشی نیست و در مواردی به نظام آموزشی آسیب می‌زنند. در نظام آموزشی ما باورهایی وجود دارند که شبیه اسطوره‌ها هستند. باورها یا اسطوره‌های آموزشی گاهی چنان قوت و ریشه دارند که به چالش کشیدن یا نقد آنها بسیار دشوار بوده و می‌تواند برای فرد و جامعه هزینه‌های سنگینی در پی داشته باشد.

اما باید پذیرفت که از ناحیه این باورهای شبه اسطوره، به دلیل نقد ناپذیری، نظام آموزشی آسیب می‌بیند و از پویایی به دور می‌ماند. از آنجا که اسطوره‌ها پیوسته شکل می‌گیرند و ریشه می‌دانند بنابراین نیازمند آنیم که پیوسته در نظام آموزشی اسطوره‌شناسی کنیم. اسطوره‌شناسی یعنی ساخت شکنی از باورهای تربیتی سخت و صلب شده در نظام آموزشی. یکی از باورهای اسطوره‌ای تربیتی، باور به ضرورت ایجاد شرایط ویژه و فوق‌العاده و متمایز (مجزا) برای پرورش تیزهوشان یا استعدادهای درخشان^۱ است. بر اساس این باور، کودکان تیزهوشی وجود دارند که نیازمند آموزش ویژه در شرایط جدا سازی شده هستند. این باور از سال‌های دور در بین جوامع شکل گرفته است اما در ایران از سال‌های اول انقلاب اسلامی

^۱ . نخبه‌گرایی و نخبه‌پروری از اندیشه‌های بسیار قدیمی است. این اندیشه که به تعریف و تصور از عدالت مربوط می‌شود به صورت نظام‌مند در کتاب جمهوری افلاطون در ترسیم مدینه فاضله (بهتر است گفته شود عادلانه) و نظام آموزشی مطلوب آن به خوبی تبیین و تشریح شده است. اما سازوکاری که در تشکیلات مدارس سمپاد کشورمان دنبال می‌شود با سازوکارهای تبیین شده توسط افلاطون متفاوت است.

شکل اجرایی به خود گرفت و منجر به تاسیس و گسترش مدارس تیزهوشان یا در سطوح راهنمایی و متوسطه (متوسطه اول و دوم فعلی) شده است. به دلایل گوناگون روز به روز بر تعداد آن افزوده شده و خانواده های بیشتری متقاضی آن شود. مدارس تحت پوشش سمپاد، مدارس هستند که با بودجه عمومی و با امکاناتی کاملاً متفاوت از مدارس معمولی که در آنها فراهم شده است، تلاش می کند دانش آموزانی که تیزهوش شناخته می شوند یا برچسب تیز هوشی به آنها زده می شود را جذب و تربیت نماید. این ساختار ویژه آموزشی برای جامعه و خانواده ها جذابیت زیادی دارد و به مرور به یک تشکیلات جاافتاده و مقبول تبدیل شده است، اما این جا افتادگی فرهنگی نباید مانع نقد و بازنگری در آن شده باشد در افتادن نظری با این مساله، خود نیازمند بحث و پژوهش بسیار پیچیده و طولانی است با وجود این در مجالی کوتاه می خواهم ، نقدی بر تفکرات پشتیبان این تشکیلات آموزشی داشته باشیم. هرچند کُنده پر روز و ستبر این باور شبه اسطوره ای اخیراً تکانی خورده است و شک و تردیدهای جدی در جامعه نسبت به صحت این باور تربیتی گسترش یافته است. شواهد و رویدادهای موجود نشان می دهد که از جنبه عملی و اجرایی مواجهه با این جریان که گروه ها و طبقات قدرتمند جامعه از آن به شدت حمایت نیز می کنند کار ساده ای نیست. اما در مقام نظر این امکان وجود دارد که آسوده از برخی دغدغه های عملی و سیاسی، به بررسی و نقد این اندیشه پرداخت.

به گمانم محل نزاع عدالت است. در واقع پرسش اساسی این است که آیا این مدارس مصداق عدالتند یا مصداق بی عدالتی؟ من ادعا می کنم که این مدارس در شرایط کنونی کشور، مصداق بی عدالتی هستند. زیرا که فراهم کردن فرصت های ویژه و پرهزینه آموزشی با بودجه عمومی برای کودکانی که تصور می شود هوش بالایی دارند می تواند به نابرابری فرصت های دسترسی به مزیت های اجتماعی (آموزش و تربیت با کیفیت) منجر شود. نابرابری آموزشی که این مدارس به آن دامن می زنند منجر به نوعی تبعیض رنج آور می شود.

این مدارس بر اساس تصویری از عدالت بنا گردیده است. در این تصور، عدالت عبارت است از رعایت ملاحظه استحقاق ها^۲. بر اساس این تعریف، در مسیر تحقق عدالت باید تفاوت های فردی استحقاق یا ظرفیت های طبیعی (استعدادهای) افراد مبنا قرار گیرد و بها داده شود و هر فرد متناسب با ویژگی هایش از توجه و امکانات متناسب بهره مند شود. مصداق تصور فوق، این است که کسانی که باهوش و متفاوت از متوسط افراد هستند باید از امکانات ویژه برخوردار شوند و آدم های با هوش متوسط از امکانات معمولی. لذا چنین تصویری از عدالت پایه و مبنای شکل گیری مدارس تیز هوشان یا سمپاد است.

^۲ برای آشنایی با نظریه استحقاق در عدالت به کتاب نظریه اسلامی تعلیم و تربیت تألیف دکتر علم الهدی مراجعه نمایید

در نقد این تصور باید گفت که **اولاً** این تعریف، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که استحقاق‌ها که همان ظرفیت‌های طبیعی و ذاتی هستند در جریان تحقق و حیات فرد (مستحق)، قبض و بسط می‌یابند. یعنی شرایط اجتماعی می‌تواند در قبض و بسط ظرفیت‌ها یا استعدادها، پیشینی بودن ظرفیت‌ها یا استعدادها بدون ملاحظه شرایط بیرونی و دورنی تحقق ظرفیت‌ها، فرضی است که توسط برخی متفکران معاصر رد شده است. از جمله شفلر فیلسوف تحلیلی که در کتاب خود "در باب استعداد آدمی" ایده‌ای دیگر را در مقابل تعبیر ارسطویی ظرفیت‌ها و استعدادها پیش می‌کشد. او با طرح ایده استعداد بسیط، نظریه پیش‌بنیاد بودن استعداد‌های مشخص را نقد می‌کند. هم‌چنین شواهد تجربی از جمله تحقیقات در باره هوش نشان می‌دهد که هوش افراد به میزان قابل توجهی تابع شرایط و موقعیت‌های زندگی است. به سخن دیگر نوعی عدم تعیین بر ساحت استعدادها حاکم است.

دوم، اندازه‌گیری و شناسایی ظرفیت‌ها و استحقاق‌های پیش‌بنیاد(استعدادها) مورد نظر است. حتی اگر بپذیریم که استعدادها از پیش تعیین یافته‌اند. اما به سختی می‌توان پذیرفت که بتوان با ابزار نسبتاً دقیقی آنها را شناسایی و اندازه‌گیری نمود و بالمال مستعدین را در معرض آموزش ویژه قرار داد. ابزار روا و معتبری برای این مقصود وجود ندارد. راهی جز این نیست که اجازه داد همه انسان‌ها در معرض تجارب سازنده قرار گرفته و در شرایط و موقعیت‌های غنی شده، بروز و ظهور توانایی‌های افراد مستعد را شاهد بود.

سوم، نظریه استحقاق در تبیین عدالت اجتماعی می‌تواند در دست قدرتمندان به ابزاری برای بی‌عدالتی تبدیل شود. با برجسب زنی به افراد یا خرید و فروش برجسب‌ها در بازار مکاره جامعه، به بی‌عدالتی در جامعه دامن بزند. یعنی نظریه استحقاق بدون پیوستی برای شناسایی مستحق کارآمدی نخواهد داشت.

در مقابل این تصور، تصور دیگری از عدالت وجود دارد. بر اساس آن، پایه و اساس عدالت در برابری فرصت‌هاست نه تمایز فرصت‌ها. این عدالت توزیعی است. بنابر این تصور و دیدگاه فیلسوفانی که به این تعریف از عدالت باور دارند، در ذات و نهاد مفهوم عدالت، برابری نهفته است. برابری در یک جامعه انسانی به این معناست که باید مزیت‌های اجتماعی به گونه‌ای باشد که همگان فرصت برابر برای دسترسی به آن را داشته باشند. نباید به بهانه تفاوت‌ها، حتی طبیعی، مزیت‌های اجتماعی برای گروهی اسان‌یاب و برای گروهی سخت‌یاب و یا غیرممکن باشد. این موضوع در زمینه تربیت رسمی و عمومی (آموزش و پرورش) که در عصر حاضر مبنای دست‌یافتن به سطح کیفی از زندگی فردی و اجتماعی است نیز باید به صورت جدی رعایت شود. برابری به عنوان پایه و اساس برقراری عدالت ایجاب می‌کند که جامعه از برقراری حداقل فرصت‌های تربیتی با کیفیت (استانداردهای آموزشی) برای تمامی آحاد اطمینان حاصل نماید تا شایستگی‌های پایه مبتنی

بر ویژگی های مشترک انسانی آحاد جامعه محقق شود. این همان رسالت اصلی تربیت رسمی و عمومی (نظام آموزشی) است که در مبانی نظری تحول بنیادین به تفصیل در باره آن بحث شده است.

نخبه گرایانی چون افلاطون هم در تبیین نظام آموزشی عادلانه (عدالت تربیتی)، به برابری فرصت های آموزشی برای آحاد جامعه صرف نظر از وابستگی طبقاتی، نظر دارند. در نظام آموزشی پیشنهادی افلاطون نخبگان در مسیر طبیعی و در بستر عمومی امکانات برابر آموزشی بروز و ظهور می یابند. به زبان افلاطون فلز وجودی افراد در جریان و بستر برابر تربیتی ظهور و بروز پیدا می کند.

بر اساس این تصور از عدالت، جامعه ای که از فقر امکانات آموزشی در بسیاری نقاط کشور برای فرزندان در رنج و تعب است تشدید تمایز فرصت ها برای گروهی (که حتی اگر فرض کنیم تیز هوش یا استعداد درخشان به معنای دقیق هستند) غیر اخلاقی است.^۳ در واقع مهم ترین استدلال اخلاقی برای نقد مدارس تحت پوشش سمپاد همین استدلال است.

بر اساس این استدلال، نظام تربیت رسمی و عمومی (نظام آموزشی) باید تلاش کند تا امکانات و فرصت های با کیفیت مقبول را برای همه صرف نظر از استعداد و ویژگی های فردی (استعدادها) خانوادگی، قومی و طبقاتی و... فراهم سازد. زمانی که از توزیع نسبتاً برابر این فرصت های آموزشی با کیفیت مقبول، اطمینان حاصل نشده است. توجه ویژه به استعداد های خاص (حتی به فرض وجود) نادرست و غیر اخلاقی است. از آنجا که از یک سو افق و چشم انداز توسعه وجودی انسانها نامتعیین و نامشخص است و از سوی دیگر، تحقق توسعه وجودی انسانها کاملاً وابسته به شرایط و بستر تجارب کمال بخش است. لذا، این بسترهای کمال بخش باید به نحو برابر برای همگان فراهم شود.

در راستای همین تصور از عدالت و برای دفاع از حذف مدارس تحت پوشش سمپاد از ساختار نظام تربیت رسمی و عمومی استدلال دیگری را می توان اقامه کرد. توسعه فرصت های برابر و با کیفیت (شرایط و بستر تجارب کمال بخش) برای عموم آحاد جامعه، مزیت و بهروری اجتماعی بسیار بیشتری دارد تا سرمایه گذاری بر روی استعدادهای خاص. روشن است سعادت و نیکبختی یک جامعه بر دوش عموم افراد با لیاقت است، نه محدود انسان های نخبه با کفایت.

۳. روشن است که توجه ویژه به کودکان کم توان (ذهنی، جسمی و...) و ایجاد مدارس ویژه برای آنها، ماهیتاً با مداس سمپاد متفاوت است. زیرا که این مدارس ویژه برای این منظور ایجاد شده اند که فرصت های برابر آموزشی را برای آنها فراهم کنند تا آنها به کسب حداقل شایستگی های ضروری برای زندگی مستقل دست یابند. زیرا تصور بر این است که به دلیل شرایط ویژه این گروه از کودکان ضعیف و ناتوان از نظر طبیعی، جداسازی حداقلی برای فراهم کردن فرصت برابر ضرورت دارد. این کار، در تبیین های فلسفی از عدالت به مثابه برابری به تبعیض مثبت مشهور است. بر این اساس تبعیض مثبت برای تحقق برابری ضرورت دارد.

نکته حساس و اساسی تر این است که در میانه این بخش عظیم کودکان و نوباوگان که در شرایط بسیار ضعیف و امکانات اندک آموزشی درس می خوانند بسیار افرادی وجود دارد که در این شرایط نامساعد و گاه آسیب زا، استعدادهایشان جوانه نزده خاموش می شوند و جامعه از داشتن آنها محروم می شود. مشکل جایی شدت می گیرد که فقر امکانات آموزشی برای گروه بی شماری از افراد به ایجاد و توسعه کجروی های اجتماعی منجر می شود که آثار وخیمی برای جامعه به همراه دارد. توجه به پرورش تعداد اندکی از آحاد جامعه موجب تولید بخش گسترده ای از افراد آسیب رسان می شود به گونه ای که جامعه برای جبران آن هزینه هنگفتی را متحمل می شود. اگر از این منظر نیز به موضوع نگاه کنیم غیر اخلاقی بودن آن کاملاً آشکار است.

در حالی که هزاران هزار کودک این مرز و بوم از حداقل های آموزش با کیفیت برخوردار نیستند چرا باید تعدادی خاص که برچسب باهوش خورده اند از امکانات کاملاً متمایز برخوردار باشند. عمداً از اصطلاح برچسب استفاده می کنم. زیرا که روش های گزینش مدارس سمپاد با نظریه های جدید هوش نیز حتی ناسازگار بوده و تصور مخدوش و قابل نقدی از هوش و استعداد، مبنای گزینش خود قرار داده اند که جز برچسب نام دیگری نمی توان بر آن نهاد. از این رو عمومی سازی امکانات با کیفیت آموزشی تنها راهبرد برای توسعه پایدار اجتماع است. در واقع توسعه پایدار تنها از این طریق قابل تحقق است. تا هنگامی که جامعه از این عمومی سازی کیفیت آموزشی فارغ نشده است توجه و سرمایه گذاری روی افراد باهوش آسیب زاست. توسعه ای که متکی بر نخبگان جامعه باشد ناپایدار و لرزان است با نسیمی چون مهاجرت فرو می ریزد. استدلال دیگری که می تواند از منظر جامعه شناختی از مواضع فوق حمایت کند این است که نخبگان زمانی در جامعه ثمربخش و اثر گذار خواهند بود و به تعالی جامعه یاری می رسانند که آحاد جامعه به رشد کافی رسیده باشند. در جامعه ای که به دلیل فقر آموزش های عمومی به لحاظ مناسبات انسانی مخدوش و نبض حیاتش ضعیف می زند، نخبگان روی به مهاجرت می آورند و در جایی سکنا می گزینند که ثمر بخش تر باشند. این به واقع نظریه ای برای تبیین مهاجرت (فرار) مغزها هم هست.

شاید در یک تصور و تبیین دیگر از مفهوم عدالت بتوان ترکیبی از دو معنای یادشده یعنی ملاحظه تفاوت ها و برابری فرصت ها را ارائه داد. تکاپوی فکری تلفیق در تعبیر از عدالت، ما را به سمت تعبیری تشکیکی و ذومراتبی^۴ از مفهوم عدالت پیش می برد. این تعبیر از عدالت در مبانی نظری سند تحول بنیادین بخش فلسفه تربیت رسمی و عمومی بیان

۴. این معنا از عدالت را در کتاب مبانی نظری سند تحول در بخش فلسفه تربت رسمی و عمومی ذیل بیان ویژگی عدالت محوری می توانید دنبال کنید. این مبانی در سال ۱۳۹۰ مورد تایید شورای عالی آموزش و پرورش و شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار گرفته است. مخالفت شورای عالی انقلاب فرهنگی با حذف مدارس سمپاد با توجه به این مبانی نظری عجیب به نظر می رسد. بهتر است شورا به مصوبات قبلی خود مراجعه کند.

شده است. در این الگوی عدالت تربیتی مندرج در مبانی نظری سند تحول بنیادین چنین بیان شده است که در مفهوم عدالت هم برابری نهفته است هم تفاوت. برابری بر شکل گیری جنبه های مشترک انسان ها (شایستگی های مشترک) برای تحقق یک جامعه صالح و سالم تاکید می کند. لذا در برنامه ریزهای اولویت با فراهم کردن فرصت های برابر است تا عموم انسان ها بتوانند ظرفیت های مشترک و سازنده و تعالی بخش خود را در عرصه اجتماع محقق نمایند و سپس در همین شرایط فرصت های برابر است که به خودی خود تفاوت ها نیز بروز می نماید و آشکار می شود. یعنی نوع و تفاوت ها به نحو اخلاقی تری در شرایط برابر بروز می کند. طبق این جریان تحقق عدالت در جامعه با برابری فرصت ها آغاز می شود و در جریان تشدید عدالت به سمت ملاحظه تفاوت ها حرکت می کند. یعنی شرط لازم و کافی برای تحقق عدالت در سطح رعایت تفاوتها و دادن حق به هر ذیحقی آن است که ما راهبرد توزیع برابر فرصت های با کیفیت تربیتی را در دستور کار قرار دهیم.

البته این سخن بدان معناست که به استعدادها و ویژه توجه نمی شود. بلکه به نحو طبیعی و اخلاقی تری به استعدادها در این الگوی عدالت آموزشی نیز مورد ملاحظه قرار می گیرند به این صورت که به خودی خود در توسعه و عمومی سازی فرصت های با کیفیت آموزشی، استعدادها نیز سر بر می آورند. یعنی خود را نشان می دهند آنگاه است که جامعه به این استعدادها توجهی نیز می کند. به سخن دیگر راهبرد برخاسته از چنین تصویری از عدالت همانا **عام گرایی** کیفیت آموزشی است نه **خاص گرایی** کیفیت آموزشی. از بطن عام گرایی فرصت های با کیفیت آموزشی نیز تفاوت ها و تمایزها به نحو بهتری سر بر می آورند و آنگاه مورد توجه قرار می گیرند. البته تفاوت ها در استعدادها و توانایی هاست.

در این الگو از عدالت آموزشی نظام تربیت رسمی و عمومی مبنای خود را بر تحقق و توسعه ویژگی ها مشترک انسانی قرار می دهد. برای این منظور، فرصت های آموزشی با کیفیت حداقلی (استاندارد) را برای تمامی احاد جامعه فراهم می کند. از آنجا که بروز توانایی های خاص و ویژه افراد بر پایه شکل گیری توانایی های مشترک انسانی است بنابراین، حق تقدم با مشترکات (توانایی های ضروری پایه و مشترک انسانی) و برابری فرصت هاست. اما در عین حال به لحاظ زمانی نمی توان قدمی تاخیری برای بروز تفاوت ها قائل شد لذا نباید از تفاوت ها هم غفلت ورزید. اما این توجه به تفاوت ها نباید به سیاست **عمومی سازی** کیفیت آموزشی خدشه ای وارد سازد یعنی باید به گونه ای تفاوت ها مورد ملاحظه قرار گیرد که اخلاقی بوده و بدون جداسازی صورت پذیرد. طرح شهاب بر این مبنای نظر و تصویری از عدالت و برآمدگی طبیعی افراد با استعداد در شرایط برابر کیفی استوار است. طبیعت برای قناری ها شرایط ویژه ای فراهم نکرده است. قناری ها در همان شرایطی رشد یافته اند که گنجشک ها و کبوترها رشد کرده اند.